

رشد نامتناسب جمعیت، تهدیدی برای توسعه انسانی

افسانه قنبر

مقدمه

جمعیت جهان در عصر حاضر از مرز ۵۰۰۰ میلیون گذشته است که $\frac{۳}{۴}$ آن به کشورهای درحال توسعه تعلق دارد. این گروه کشورها سهم قابل توجهی در رشد جمعیت جهان داشته‌اند. به طوری که جهان در سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۰ نرخ رشدی معادل ۲/۲ درصد در سال داشته است. در مقابل نرخ رشد جمعیت در کشورهای توسعه یافته در همین دوره برابر ۰/۸ درصد بوده است. در این میان بالاترین نرخ رشد جمعیت از آن امریکای لاتین (۲/۶ درصد)، سپس افریقا (۲/۳ درصد) و پس از آن آسیا با ۱/۹ درصد است.

حداکثر نرخ بیولوژیکی موالید ۶۰ در هزار و حداقل نرخ مرگها از نظر پزشکی ۱۰ در هزار است، بنابراین حداکثر نرخ رشد جمعیت در یک جامعه، بدون در نظر گرفتن مهاجرتها، رقمی معادل ۵۰ در هزار (۵ درصد) خواهد بود^(۱). حال با توجه به این تعریف کوتاه از توسعه: فرآیند رشد تولیدات در جامعه به نحوی که نیازهای اساسی افراد در آن جامعه به تدریج برآورده شود و انباشت سرمایه و تداوم فعالیت‌های اقتصادی را در پی داشته باشد و در این مسیر تکاملی کمی و کیفی جامعه (بویژه منابع انسانی) فراهم شود، و توجه به این نکته که منابع محدود و تمام شدنی است، رشد طبیعی نه تنها برآوردن نیازهای انسانها را مشکل تر می‌سازد و بزرگترین تهدید برای منابع به حساب می‌آید، بلکه هدف رشد تولیدات و انباشت سرمایه نیز تأمین نمی‌گردد.

پس از جنگ جهانی دوم و بعد از انقلاب صنعتی در اروپا، گروهبندی جدیدی میان کشورهای جهان به وجود آمد و آنان را به دو قطب صنعتی و غیرصنعتی تقسیم نمود. در کشورهای صنعتی به دلیل دستاوردهای پزشکی، میزان مرگ و میر و بیماریها کاهش یافت و به موازات رونق بازار کار، مشارکت اجتماعی مردم و تلاش جامعه در جهت افزایش تولیدات، از میزان باروری^(۲) در آن جوامع کاسته گردید

و متعاقباً آهنگ رشد جمعیت آهسته گشت و در نتیجه بهبودی وضعیت اقتصادی و کنترل جمعیت، سطح بهداشت و امید به زندگی و رفاه سرانه در این جوامع افزایش یافت. قطب دیگر که از کشورهای غیر صنعتی تشکیل شده بود با بهره‌مندی از نتایج پیشرفتهای پزشکی کشورهای صنعتی توانست در بهبود وضعیت بهداشت و کاهش بیماریها و آمار مرگ و میر موفقیت‌هایی به دست آورد به طوری که در این گروه از کشورها نرخ مرگ و میر از ۳۰ در هزار در سال ۱۹۴۵ به ۱۰ در هزار در ۱۹۸۸ رسید^(۳).

از آنجا که در کشورهای غیر صنعتی کاهش نرخ مرگ و میر با ثابت ماندن نرخ باروری همراه بود، نتیجه آن به افزایش شتابنده رشد جمعیت انجامید، بدون آنکه امید به زندگی در این کشورها ارتقا یابد. بدین ترتیب، نرخ بالای رشد جمعیت و سطح پایین امید به زندگی - در مقایسه با کشورهای صنعتی - یکی دیگر از مشخصه‌های کشورهای غیر صنعتی گردید.

علل اساسی رشد جمعیت

۱. هر چند کشورهای در حال توسعه بویژه در منطقه امریکای لاتین و برخی کشورهای آسیایی از سال ۱۹۷۵ به بعد موفق شدند تاحدودی نرخ رشد جمعیت را نسبت به گذشته کاهش دهند لیکن به علت رشد فوق‌العاده جمعیت در افریقا، این نرخ همچنان در مناطق در حال توسعه روندی فزاینده داشته است و همین امر موجب شده که جمعیت جهان از سال ۱۹۵۰ تا کنون دوبرابر شود و سهم کشورهای فقیر و در حال توسعه از $\frac{۲}{۳}$ جمعیت جهان به $\frac{۳}{۴}$ افزایش یابد. درحقیقت امروزه که میزان مرگ و میر به دلیل پیشرفت علم پزشکی و روشهای بهداشتی و پیشگیری امراض به اندازه قابل توجهی کنترل شده و این نرخ در برخی از کشورهای در حال توسعه با کشورهای توسعه یافته برابری دارد، افزایش بیش از حد جمعیت در مناطق توسعه نیافته را می‌توان معلول نرخ بالای موالید دانست.
۲. یکی دیگر از علل عمده رشد جمعیت تفاوت قابل بودن بین منافع شخصی با منافع اجتماعی است. افراد بدون مقایسه سود و زیان فرزندان بیشتر برای خود و برای جامعه، در مورد تعداد فرزندان تصمیم‌گیری می‌کنند و نیز در صورتی به داشتن فرزند کمتر تمایل پیدا می‌کنند که دیگران نیز همین خواسته را داشته باشند. به عبارت دیگر، این گرایش جنبه نسبی دارد و در یک محیط ایزوله (جدا از دیگران) واقعیت پیدا نمی‌کند. چنین وصفی به پارادوکس آنزوا^(۱) مربوط است، یعنی از یکسو

مشارکت و همکاری همگانی در صورتی تحقق می‌یابد که هر فرد تمایل به سهیم بودن در حرکت و فعالیتی اجتماعی داشته باشد و از سوی دیگر هر فرد در صورتی در این مشارکت سهیم می‌شود که از مشارکت دیگران اطمینان حاصل کند.

۳. یکی دیگر از عللی که کشورهای در حال توسعه برنامه‌ریزی کاملاً موفق برای کنترل جمعیت نداشته‌اند - جدا از برخی باورهای مذهبی - آن است که بیشتر فعالیتها در این گروه کشورها کارگربر هستند⁽¹⁾ تا سرمایه‌بر⁽²⁾، از این رو افزایش جمعیت را عامل افزایش نیروی کار و افزایش تولید دانسته‌اند و روندی مطلوب تلقی می‌کنند و به این ضرب‌المثل که: "مقدار کیکی که به هر نفر می‌رسد نه تنها به مقدار کیک، بلکه به تعداد نفراتی که کیک را می‌خورند بستگی دارد" توجهی ندارند^(۴).

آثار منفی رشد بی‌رویه جمعیت بر روند توسعه

دربرسی که سازمان ملل در سال ۱۹۶۴ در مورد باور کشورها نسبت به رشد جمعیت به عمل آورد بسیاری از کشورها به خطرات و پیامدهای نامطلوبی که رشد جمعیت بر منابع دارد اشاره کردند، در حالی که گروه دیگری از کشورها (بیشتر کشورهای در حال توسعه یا کم توسعه یافته) نه تنها توجهی به ناملایمات و تنگناهای اقتصادی حاصل از رشد جمعیت نداشتند، بلکه نتایج مثبتی برای توسعه جمعیت قایل بودند. عدم توجه بایسته به هزینه‌های اجتماعی رشد جمعیت و تفوق خواستهای فردی به اجتماعی موجب می‌گردد که فشار جمعیت آثار و نتایجی منفی در زمینه‌های مختلف به دنبال داشته باشد که اهم آن به شرح زیر می‌باشد:

۱. تأثیر رشد جمعیت بر محیط‌زیست و منابع طبیعی از جهات مختلف قابل بررسی است. فشار جمعیت تقاضا برای محصولات کشاورزی را بالا می‌برد و این امر به استفاده بیش از اندازه و نادرست از زمین و دیگر منابع طبیعی می‌انجامد. کشورهای با سرانه پایین زمینهای کشاورزی و رشد قابل توجه جمعیت از قبیل: برونڈی، اتیوپی، غنا، کنیا، نیجریه، رواندا و توگو بحرانهای اقتصادی و زیست‌محیطی بسیاری را تجربه کرده‌اند که انعکاس آن به صورت رکود کشاورزی، از بین رفتن جنگلها، تنزل کیفیت خاک و توسعه کویرها بوده است، به طوری که سرانه زمینهای قابل کشت در این کشورها از ۰/۵ هکتار برای هر نفر در سال ۱۹۶۵ به ۰/۳ در سال ۱۹۸۷ رسیده است. همچنین نرخ سالانه تخریب

جنگلها در دهه ۱۹۸۰ در برزیل ۵/۰ تا ۳/۲ درصد و در بولیوی ۴/۰ درصد بوده است و نیز زوال بیش از حد جنگلها در نپال موجب این پیش‌بینی شده است که: تحلیل خاک در اثر ازبین رفتن جنگلها در این کشور عامل راه‌افتادن سیلابها به بنگلادش و هند خواهد شد^(۱).

افزایش تقاضا برای محصولات کشاورزی موجب می‌گردد که روشهای سنتی کشاورزی دیگر پاسخگوی نیازهای افزایش یافته نباشد، زیرا زمین به تدریج جزو منابع کمیاب می‌گردد و زمانهای آیش زمین رفته رفته کاسته می‌گردد، به طوری که در کنیا، لسوتو، لیبیا، موریتانی و رواندا دوره آیش زمین به قدری کاهش یافته که برای باروری مجدد خاک زمان کافی وجود ندارد و کاهش کمیّت و کیفیت محصولات کشاورزی نتیجه بارز چنین وضعی است. از سوی دیگر تنزل کیفیت خاک و کمبود خاک موجب می‌گردد کشاورزان مجبور شوند به دنبال مناطق مرزی و نیمه بایر و جنگلهای استوایی کوچ کنند تا مزارع جدید احداث کنند و بدین ترتیب فشار جمعیت نه تنها باعث تنزل خاک، بلکه انهدام جنگلها و توسعه مناطق کم‌بزرع و کاهش محصول کشاورزی می‌گردد. شایان ذکر است که هر چند منطقه حاشیه صحرای افریقا^(۲) دارای زمینهای قابل کشت بسیار و تراکم جمعیتی کم است، لیکن حرکت جمعیت سریعاً در حال رشد به سمت جنگلهای منطقه استوایی، هم‌اکنون نیز مسایل زیست محیطی بوجود آورده است. به طوری که گفته شده جنگلهای ساحل عاج که نرخ تخریبی بین ۶ تا ۱۶ درصد داشته است تا کمتر از بیست سال دیگر به کلی از بین خواهد رفت.

نکته دیگری که در بررسی اثر منفی رشد جمعیت بر منابع طبیعی مطرح است به استفاده از چوب برای سوخت مربوط می‌شود. برای مثال، سوخت چوب در حدود ۸۰ درصد نیازهای انرژی منطقه حاشیه صحرای افریقا را تشکیل می‌دهد که در حال حاضر عرضه آن به شدت در حال کم‌شدن است. با کم‌شدن چوب، کشاورزان مجبورند فضولات حیوانات و پسمانده محصولات کشاورزی را بسوزانند، به جای آنکه از این مواد برای باروری بیشتر خاک استفاده نمایند. بدین ترتیب، با افزایش سرعت کویر شدن مناطق و کاهش مداوم کمی و کیفی محصولات کشاورزی می‌توان به این نتیجه رسید که رشد جمعیت، رکود کشاورزی و تخریب محیط‌زیست رابطه‌ای نزدیک داشته و در یکدیگر اثر می‌گذارند.

۲. اینکه^(۲) (۱۹۷۱) به‌عنوان نماینده مکتب بدبینانه اقتصاددانان جمعیتی^(۳)، رشد سریع جمعیت را از

آن جهت خطرناک می‌داند که موجب ناتوانی کشور در افزایش سرمایه و ارتقای وضع موجود - ارتقا از این نظر که در وضعیت جدید درآمد سرانه کاهش نیابد - می‌گردد. چنانچه نرخ نوآوری تکنولوژیکی شدت نیابد و همپای رشد جمعیت افزایش پیدا نکند، در نتیجه رشد جمعیت موجب کاهش درآمد سرانه و مانعی برای افزایش نرخ سرمایه نسبت به کارگر می‌شود. هوور (4) و کل (5) (۱۹۵۸) براساس تجربه‌ای که در هندوستان به دست آوردند، نظریه‌ای درخصوص پیامد اقتصادی رشد سریع جمعیت ارائه داده‌اند مبنی بر اینکه، چنانچه در مدت کوتاهی تعداد نسبتاً زیادی نیروی کار به تولید اضافه شود، رشد سریع نیروی کار با کاهش تولید هر کارگر همراه است. برای این نتیجه‌گیری چنین استدلال می‌شود که رشد سریعتر از حد متعارف نیروی کار ایجاب می‌کند سرمایه بیشتری به سوی فراهم کردن وسایل و ابزار برای کارگرهای اضافی متمرکز شود تا آنها هم بتوانند به تولید بپردازند، بنابراین، سرمایه کمتری برای افزایش بازده کارگر باقی می‌ماند (۶).

۳. یکی دیگر از پیامدهای اقتصادی رشد جمعیت، کاهش پس‌اندازهاست، زیرا رشد جمعیت و جوان‌بودن ساختار سنی جمعیت موجب جذب پس‌اندازها توسط گروه سنی جوانی می‌شود که صرفاً مصرف‌کننده هستند، نه تولیدکننده. به‌طور کلی، صرف‌نظر از اینکه در برخی کشورهای در حال توسعه کودکان تا ۱۴ سال نیز کار می‌کنند، می‌توان اشعار داشت که بالا بودن ساختار سنی جمعیت دلیلی برای بالا رفتن سطح تولید است و چنانچه این شرایط با کاهش رشد جمعیت توأم باشد به افزایش نرخ پس‌اندازها منجر می‌گردد. البته باید اذعان داشت که بالا رفتن درصد سنی جمعیت به مفهوم بالا رفتن تعداد افراد مسن در جامعه است که این گروه نیز مانند کودکان و نوجوانان گروه مصرف‌کننده و وابسته هستند. حال باید دید میزان مصرف کدامیک از قشرهای وابسته (کودکان یا سالمندان) بیشتر است. آنچه که مستقیماً بر رشد پس‌اندازها اثر می‌گذارد نرخ رشد جمعیت فعال به جمعیت غیرفعال است که اشتغال زنان در بالا بردن این نرخ سهم بسزایی دارد.

۴. در مورد ارتباط میان رشد جمعیت و درآمد سرانه نظرات مختلفی وجود دارد. برخی مطالعات نمایانگر فقدان همبستگی میان رشد جمعیت و نرخ رشد درآمد سرانه است. در این راستا کوزنتز (6) (۱۹۶۷) با مطالعه ۴۰ کشور در حال توسعه به این نتیجه رسید که نرخ رشد جمعیت در میان

3. Pessimistic School of Population Economists.

4. Hoove.

5. Coale.

6. Kuznets.

کشورهای توسعه نیافته اثری متحدالشکل بر روی رشد تولید سرانه ندارد. یافته‌های کوزنتز برخلاف این نظریه است که نرخ بالای رشد جمعیت رشد تولید سرانه را - از طریق افزایش فشار جمعیت بر منابع اقتصادی و کاهش ذخایر - محدود می‌کند. آخرین نظریه در زمینه ارتباط جمعیت و درآمد از آن پروفیسور سایمون^(۱) (۱۹۷۷، ۱۹۸۱ و ۱۹۸۶) است. وی که انسان ماهر را مهمترین منبع تولید در جامعه می‌داند معتقد است ازدیاد جمعیت اثر منفی بر درآمد سرانه دارد ولی در بلندمدت منافع حاصل از رشد تکنولوژی موجب افزایش تولید و افزایش درآمد شده و در نهایت کاهش درآمد در کوتاه‌مدت را جبران می‌نماید. به طوری که در کشورهای صنعتی طی ۵۰ سال آثار منفی رشد جمعیت بر درآمد سرانه جبران گردید، و از این طریق نتیجه می‌گیرد که در کشورهای کمتر توسعه یافته رشد متوسط جمعیت بهتر از ثابت ماندن جمعیت یا رشد زیاد آن است.

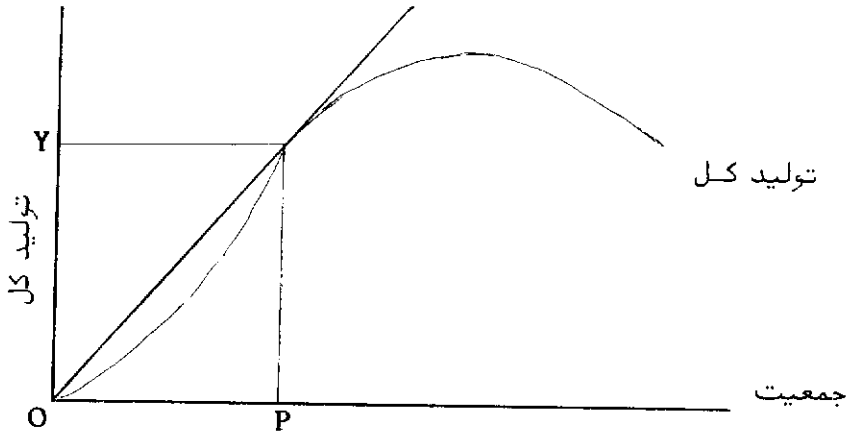
در اینجا، باید اضافه نمود که حتی اگر افزایش درآمد سرانه در بلندمدت اثر منفی ازدیاد جمعیت در کوتاه‌مدت را خنثی کند، با این حال مطالعه این سود و زیان می‌بایست با توجه به مدت زمان جبران خسارت انجام شود. همچنین نمی‌توان این واقعیت را از نظر دور داشت که به‌رغم افزایش درآمد سرانه در بلندمدت، افزایش جمعیت به تلاش و هزینه بیشتر و استفاده بیشتر منابع برای برآوردن نیازهای جمعیت افزوده شده نیاز دارد.

۵. افزایش بی‌رویه جمعیت به توسعه تأسیسات زیربنایی جامعه - از قبیل آموزش و پرورش، تجهیزات ارتباطاتی، حمل و نقل و بهداشت - که برای چنین نرخ رشدی پیش‌بینی نشده‌اند، نیازمند است و چون افزایش این امکانات معمولاً همپای افزایش جمعیت نمی‌باشد. رفته رفته امکان دسترسی مردم به این‌گونه خدمات کاهش می‌یابد.

جمعیت مطلوب چیست؟ (۲)

حد مطلوب جمعیت از چهار نظر درخور توجه و مطالعه است^(۴): اول میزان جمعیتی که متوسط تولید یا درآمد سرانه را به حداکثر برساند. در چنین حالتی احتمال به‌حداکثر رسیدن میزان پس‌انداز در جامعه نیز افزایش می‌یابد. همان‌طور که در نمودار ذیل ملاحظه می‌شود، در مقدار جمعیت OP، حاصل تقسیم نهایی OY بر جمعیت OP - یا متوسط تولید سرانه جمعیت - به‌حداکثر می‌رسد. و در شرایطی که

تولید سرانه به حداکثر می‌رسد، متوسط تولید و تولید نهایی سرانه مساوی می‌شوند. حال اگر، تولید نهایی

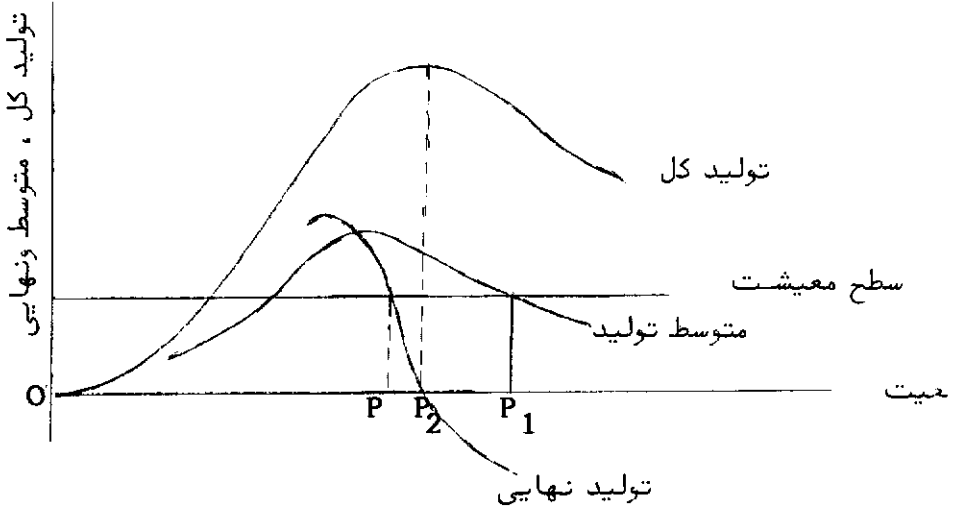


جمعیت اضافی بالاتر از حد متوسط باشد، یعنی متوسط تولید با ازدیاد جمعیت اضافه می‌گردد. برعکس اگر، تولید نهایی کمتر از متوسط تولید باشد بدان مفهوم است که افزایش جمعیت موجب کاهش متوسط تولید شده و جمعیت از حد مطلوب تعریف شده فوق فراتر رفته است.

دوم تعیین جمعیت مطلوب با توجه به توزیع رفاه اجتماعی است که توسط هنری سیدویک (1) اقتصاددان و فیلسوف انگلیسی - پایه‌گذار فایده‌گرایی (2) - آرایه شده است. در شرایطی که رشد کمتر جمعیت به رشد بیشتر درآمد سرانه منجر شود، یا جمعیت کمتر مفهوم افزایش استانداردهای زندگی را دربر داشته باشد، این سؤال مطرح است که آیا جامعه‌ای که سیاست کنترل جمعیتی موقتی را اجرا کرده است به رفاه بیشتر هم رسیده است؟ سیدویک در پاسخ به این سؤال اظهار می‌دارد که الزاماً جامعه به رفاه بیشتر نمی‌رسد، زیرا به عقیده وی اگر جمعیت اضافی در مجموع از رفاه مثبتی برخوردار باشد، باید وزن این رفاه به دست آمده توسط جمعیت اضافی را با شادی و رفاهی که باقی مردم از دست می‌دهند مقایسه کنیم. بنابر این نقطه مطلوب جمعیت حدی نیست که متوسط رفاه به حداکثر برسد - آن‌چنانکه در نظریه مالتوس (3) مطرح است - بلکه آن حدی است که نتیجه حاصل ضرب تعداد افراد در متوسط رفاه حداکثر باشد.

مفهوم سوم از جمعیت مطلوب، جمعیتی است که افزون بر آن موجب می‌گردد متوسط تولید در

اقتصاد از حد تولید لازم برای معیشت و توزیع سرانه پیش‌بینی شده آن کاهش یابد (با این فرض که کل تولید به‌طور مساوی تقسیم شده باشد). این همان حدی از جمعیت است که در نظریه تعادلی مالتوس تعیین شده است^(۱). همان‌طور که در نمودار ذیل نشان داده شده است، جمعیت بیش از OP_1 نمی‌تواند مورد حمایت قرار گیرد زیرا متوسط تولید جمعیت پایین‌تر از سطح معیشت قرار می‌گیرد.



اما اگر کل تولید به‌طور مساوی توزیع نشده باشد، در این صورت جمعیت OP_1 قابل حمایت نیست زیرا برخی از مردم درآمدی اضافه بر حد لازم معیشت دارند و برخی درآمدی کمتر. اما اگر، تولید به‌طور مساوی تقسیم شده باشد، تعداد بیشتری از جمعیت ممکن است زیر چتر حمایت قرار گیرند، تا آن میزان جمعیتی که تولید نهایی آن پایین‌تر از سطح معیشت قرار گیرد (مانند OP). در حقیقت جمعیت مطلوب، OP با تولید نهایی منفی دمسازی دارد.

و بالاخره چهارمین حد مطلوب جمعیت عبارت است از مقدار اضافی جمعیتی که موجب تحدید رشد می‌شود و این خطر نه تنها برای مراحل بلندمدت رشد یک کشور، بلکه برای رشد کوتاه‌مدت نیز از طریق به‌صفر رساندن یا منفی کردن تولید نهایی، وجود دارد^(۲). در این زمینه جمعیتی مطلوب است که موجب به‌حد اکثر رساندن تولید کل شود، که همان نقطه OP_2 در نمودار فوق است.

در خاتمه این مبحث اضافه می‌نماید که با توجه به تعاریف و مفاهیم گوناگونی که از جمعیت مطلوب

وجود دارد. فضاوت در مورد جمعیت اضافی (1) یا کمبود جمعیت (2) در صورتی دقیق و قابل اعتماد است که پسماند جمعیت در فرآیند نقل و انتقالات جمعیتی مورد مطالعه قرار گرفته باشد. تبیین رابطه میان جمعیت و توسعه از این نظر که کدامیک علت و کدام معلول است آسان نمی‌باشد و پاسخ به این سؤال که آیا رشد جمعیت عاملی برای توسعه است یا آیا توسعه زمینه‌ساز رشد جمعیت می‌گردد امری مشکل است. چنانچه میزان مطلوب جمعیت با میزان توسعه‌یافتگی، و توسعه‌یافتگی با اندازه‌گیری رفاه جامعه سنجیده شود، باز این سؤال مطرح است که حد بیشینه رفاه چیست؟ از این روست که در عصر حاضر دلمشغولی اقتصاددانان رفاه معطوف به تعیین حد مطلوب جمعیتی است که موجب حداقل کاهش رفاه جامعه گردد.

مهار رشد نامتناسب جمعیت

طی چهل سال گذشته، تولید بیشتر توأم با سلامت اجتماعی و بهتر زیستن انگیزه‌ای بوده است تا توجه جوامع مختلف معطوف به پیشرفتهای اقتصادی - اجتماعی باشد و در دهه ۱۹۹۰ که از سوی سازمان ملل به دهه توسعه انسانی اختصاص داده شده است، توسعه سرمایه انسانی سرلوحه دیگر اهداف کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه قرار گرفته است. از سوی دیگر، اکنون که تلاش بین‌المللی در جهت توسعه در جریان است، وجود این مسأله که توسعه موجب رشد بی‌رویه جمعیت و افزایش جمعیت مانعی برای تحقق اهداف توسعه محسوب می‌گردد، احساس نگران‌کننده‌ای در ترسیم سیمایی اطمینان‌بخش و روشن از آینده، ایجاد می‌کند. رشد سرسام‌آور جمعیت موجب ناتوانی نظام اقتصادی و مشکلی جدی و دست و پاگیر در مسیر توسعه تلقی می‌گردد. زیرا، انسان عامل اولیه و اصلی هرگونه پیشرفت در جامعه است و میزان پیشرفت نیز با سلامت جسمی، روانی و اجتماعی و توان فکری و بدنی انسانها ارتباط مستقیم دارد. همچنین سلامت و توان انسانها به‌میزان بهره‌مندی آنان از امکانات آموزشی، بهداشتی، درمانی، تغذیه و محیط‌زیست سالم، بستگی دارد و افزایش فوق‌العاده جمعیت موجب کاهش سرانه میزان برخورداری افراد جامعه از امکانات و در نتیجه، کاهش کمی و کیفی مشارکت آنان در فعالیتهای اقتصادی و سازندگی جامعه می‌گردد.^(۸)

یکی از نظریه‌هایی که در خصوص کاهش رشد جمعیت ارایه شده است به‌نظریه تغییرات جمعیتی مشهور است. براساس این تئوری مهمترین شیوه مبارزه با رشد بی‌رویه جمعیت، کاهش نرخ باروری

است که در نتیجه افزایش درآمد سرانه، شهرنشینی و صنعتی شدن، حاصل می‌شود. لیکن شواهد و تجربه‌های بسیاری وجود دارد مبنی بر آنکه علاوه بر پیشرفتهای اقتصادی، ارتقای برخی شاخصهای توسعه نیز به کاهش نرخ باروری منجر می‌شود. برای مثال: گسترش آموزش و پیشرفت مشارکت زنان در فعالیتهای اجتماعی موجب افزایش آگاهی عمومی زنان و تأخیر سن ازدواج می‌گردد. همچنین توسعه خدمات بهداشتی و ارتقای امید به زندگی و افزایش باسوادی، دسترسی به خدمات برنامه تنظیم خانواده را بیشتر میسر می‌سازد. با وجود آنکه بسیاری از صاحبانظران اقتصادی معتقد به وجود رابطه منفی میان سطح درآمد و نرخ باروری هستند و آمار موجود نیز این نظریه را تأکید می‌کند. نتیجه مطالعه در مورد کشورهایی با درآمد یکسان و نرخ باروری متفاوت، حاکی از آن است که عامل پایین آمدن نرخ باروری صرفاً در نتیجه اجرای برنامه‌هایی است که فوقاً بدان اشاره رفت (افزایش باسوادی، بهداشت، مشارکت اجتماعی زنان و...).

به هر حال، اگر ثابت شود که کاهش رشد جمعیت با افزایش درآمد سرانه و با افزایش استانداردهای زندگی توأم است، بنابراین، ضرورت اجرای برنامه‌های کنترل جمعیت بیشتر روشن می‌گردد. رشد بی‌رویه جمعیت موجب رکود کشاورزی و انهدام محیط زیست می‌گردد که این تنگنا خود بر رشد جمعیت اثر می‌گذارد. بدین ترتیب که کمبود مواد غذایی و تغذیه ناسالم - که از عوارض رکود کشاورزی است - نرخ مرگ و میر نوزادان و کودکان را افزایش می‌دهد و موجب می‌شود خانواده‌ها به دو دلیل به داشتن فرزند بیشتر ترغیب شوند. اول آنکه، احتمال زنده ماندن تعدادی از فرزندان بیشتر می‌گردد و دوم اینکه، با داشتن فرزندان بیشتر، اطمینان آنان نسبت به آینده - از نظر داشتن حامی در ایام کهنولت - افزایش می‌یابد. موارد فوق علت اصلی بالا بودن نرخ باروری در کشورهای افریقای (۶/۶) و کشورهای درحال توسعه (به‌طور متوسط ۴) را تشکیل می‌دهد.

از بین رفتن محیط زیست و کاهش روزافزون منابع و افزایش سرسام‌آور جمعیت وضعیتی را بوجود آورده که کنترل فوری جمعیت از طریق طرح برنامه‌هایی برای افزایش بهره‌وری کشاورزی (با به حداقل رساندن خسارت بر محیط زیست)، کاهش سوء تغذیه، کاهش فقر و کاهش مرگ و میر نوزادان و کودکان - نه تنها برای رسیدن به هدفهای توسعه، بلکه برای تضمین بقای بشر و آینده‌ای آمن برای نسلهای بعدی، ضرورت می‌یابد.

امروزه، رشد جمعیت در کشورهای درحال توسعه مانعی برای افزایش تولید و انباشت سرمایه تلقی می‌شود و به‌طور کلی افزایش بی‌رویه جمعیت مفهوم افزایش تعداد بیشتر حمایت‌شوندگان - به‌جای افزایش بازده کار و تولید - را دربر دارد. رشد نامتناسب جمعیت در کشورهای درحال توسعه به قدری

نگران‌کننده است که پیش‌بینی می‌شود چنانچه نرخ باروری فوراً کاهش یابد و به‌رشد متعادل که به‌معنای جایگزینی نسل پیشین^(۱) است برسد، به‌ثبات رسیدن جمعیت در این گروه کشورها ط ۵۰ سال به‌طول می‌انجامد که در آن زمان میزان جمعیت به‌دوبرابر مقدار فعلی خواهد رسید. بنابراین این کشورها در حال توسعه باید بدانند که هر راهی که اکنون برای کاهش باروری در پیش بگیرند، جمعیت آنها با حداقل احتمال رشد، پس از دو نسل دیگر به‌دوبرابر خواهد رسید. بدین ترتیب، با بحرانی شدن مشکل جمعیتی کشورهای در حال توسعه، زمان رسیدن به رشد متعادل اهمیت ویژه‌ای می‌یابد و باید اذعان داشت که این زمان همان مدت زمانی است که کشوری از مرحله انتقال گذر کرده و به رشد پایدار و خود اتکا می‌رسد.

با توجه به نکاتی که در خصوص علل رشد بی‌رویه جمعیت و پیامدهای نامطلوب اجتماعی - اقتصادی آن ارایه شد، ذیلاً مروری بر وضعیت جمعیت و برخی شاخصهای جمعیتی در ایران - به‌عنوان یک جامعه نمونه - به‌عمل می‌آید.

جمعیت در ایران

با وجود آنکه براساس گزارش کمیته بحران جمعیت بوتسوانا، کشورهای تایوان، کره‌شمالی، چین، تایلند و ایران بیشترین پیشرفت را در برنامه تنظیم خانواده و کنترل جمعیت داشته‌اند^(۹)، اما هنوز در کشور ما رشد جمعیت به حد متعادلی نرسیده است و از این‌روست که برآورد کارشناسان مبین آن است که جمعیت کشور از ۶۲ میلیون نفر در سال ۱۹۹۳ به ۱۶۲ میلیون نفر در سال ۲۰۲۵ خواهد رسید و ایران از مقام پانزدهمین کشور پرجمعیت جهان (در سال ۱۹۹۳) به نهمین کشور پرجمعیت خواهد رسید^(۱۰). مقایسه سرعت رشد سالانه جمعیت در کشورهای مختلف نشان می‌دهد جمعیت ایران در هر ۲۲ سال دو برابر می‌شود و در مقابل جمعیت آلمان هر ۱۰۰۰ سال، اتریش هر ۶۳۰ سال، کنیا هر ۱۷ سال، کویت هر ۱۹ سال و نیجریه و مصر به ترتیب هر ۲۳ و ۲۷ سال به دو برابر افزایش می‌یابد^(۱۱). از دلایل عمده نرخ بالای افزایش جمعیت در ایران، علاوه‌بر کاهش فوق‌العاده مرگ و میر فرزندان زیر یک‌سال، نرخ بالای باروری زنان است. به‌طوری‌که این نرخ در ایران ۶/۱ است و مقایسه آن با نرخهای جهانی که ۳/۵ می‌باشد، نمایانگر علت اساسی رشد جمعیت در کشور است. دربررسی مسأله جمعیت در فرایند توسعه ایران مواردی حایز اهمیت است که ذیلاً به آنها پرداخته می‌شود.

۱. ترکیب گروه‌های سنی در ایران:

ساختمان سنی جمعیت در ایران براساس سالنامه آماری ۱۳۷۰ به شرح زیر است:

ترکیب گروه‌های سنی در ایران براساس آمار سال ۱۳۷۰

گروه‌های سنی	جمعیت	درصد از کل جمعیت
۰ - ۱۴	۲۴,۷۲۳,۸۷۴	۴۴/۲
۱۵ - ۶۴	۲۹,۱۶۴,۷۴۱	۵۲/۲
۶۵ ساله به بالا	۱,۸۹۰,۱۹۳	۳/۴
جمع	۵۵,۸۳۷,۱۶۴	۱۰۰

مقایسه ترکیب گروه‌های سنی در ایران با مناطق دیگر - که برحسب وضعیت اقتصادی تقسیم‌بندی شده‌اند - (جدول زیر) مبین جوانتر بودن جمعیت ایران نسبت به دیگر مناطق است. براساس گزارش جهانی توسعه در سال ۱۹۹۱، ایران پس از کشورهای کنیا و نیجریه از حیث داشتن جمعیت جوان در مرتبه سوم در جهان قرار دارد. بالا بودن درصد جمعیت ۰ تا ۱۴ سال نشان می‌دهد که سهم قابل ملاحظه‌ای از جمعیت ایران به گروه سنی تعلق دارد که هنوز به مرحله اشتغال نرسیده، وارد بازار کار نشده و در فعالیتهای اقتصادی مشارکتی نداشته و فقط مصرف‌کننده است.

گروه‌های سنی (درصد از کل جمعیت)

مناطق مختلف	۰ - ۱۴ سال	۱۵ - ۶۴ سال
کشورهای با درآمد کم	۳۵/۵	۶۰
کشورهای با درآمد متوسط	۳۶/۲	۵۸/۷
کشورهای با درآمد بالا	۳۳/۴	۶۰/۷
نواحی حاشیه‌ای صحرای افریقا	۴۶/۸	۵۰/۶
ایران	۴۴	۵۳
جهان	۳۲/۶	۶۱/۱

ترکیب گروه‌های سنی در مناطق مختلف جهان براساس: World Development Report 1991

۲. پراکندگی جمعیت:

افزایش شهرنشینی در ایران بسان دیگر کشورهای توسعه یافته بنا به ضرورت صنعتی شدن نبوده و صرفاً برای دسترسی به خدمات آموزشی، بهداشتی، آب آشامیدنی سالم، اشتغال، دستمزد بیشتر و غیره صورت گرفته است. رشد بی‌رویه جمعیت و مهاجرت روستا به شهر موجب کاهش میزان سرانه خدمات و امکانات رفاهی در شهرها شده است و رویهمرفته مهاجرت روستا به شهر به صورت یک مشکل اجتماعی - اقتصادی جدی درآمده است. جمعیت شهرنشین ایران که در سال ۱۳۰۰ در حدود ۲۸ درصد و روستائیشینی در حدود ۷۲ درصد بوده است، پس از گذشت تقریباً ۷۰ سال، شهرنشینی ۵۷ درصد و روستائیشینی ۴۳ درصد جمعیت را به خود اختصاص داده است، و با توجه به ثابت ماندن نسبی زمینهای زیرکشت و بحران کشاورزی و تخلیه روستاها (۵/۶۵ درصد از آبادیها خالی از سکنه شده‌اند و یا کمتر از ۱۰۰ نفر جمعیت دارند) در شرایطی که سطح تکنولوژی و تولید در شهرها هم رشد قابل توجهی نداشته است، این‌گونه مهاجرتها امکان توفیق در ارتقای استانداردهای زندگی در شهرهای بزرگ کشور را ضعیف می‌کند^(۱۲). ذیلاً جدول مقایسه شهرنشینی در مناطق مختلف جهان ملاحظه می‌شود.

مقایسه جمعیت شهرنشینی در مناطق مختلف - برحسب توسعه انسانی - در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۹۰

درصد شهرنشینی		مناطق
۱۹۹۰	۱۹۶۰	
۷۵	۵۲	کشورهای با توسعه انسانی بالا
۴۲	۲۵	کشورهای با توسعه انسانی متوسط (بدون چین)
۱۶	۲۸	کشورهای با توسعه انسانی پایین (بدون هند)

اشتغال در ایران:

بی‌کاری، فوری‌ترین نتیجه افزایش بی‌رویه جمعیت در هر جامعه است، زیرا که ایجاد فرصتهای کاری به افزایش سرمایه‌گذاری و رشد تولید نیاز دارد و در ایران توسعه فرصتهای شغلی به موازات رشد جمعیت و نیازهای جامعه نبوده است. به طوری که براساس سالنامه آماری ۱۳۷۰، در سال ۱۳۵۵ جمعیت فعال ۱۰ ساله و بیشتر ۴۳ درصد، شاغل ۹۰ درصد و بیکار ۱۰ درصد بوده است و

در سال ۱۳۶۵ جمعیت فعال به ۳۸ درصد، شاغل به ۸۹ درصد و بیکار به ۱۱ درصد تغییر یافته است. همچنین براساس آمار ارایه شده در گزارش بانک جهانی (۱۹۹۱) نسبت جمعیت فعال به کل جمعیت در کشورهای صنعتی ۴۸/۵ درصد و در کشورهای درحال توسعه ۴۳/۹ درصد و جمعیت فعال به کل جمعیت ایران ۲۷/۱ درصد اعلام شده است. این مقایسه مبین افزایش نرخ جمعیت غیرفعال در کشور و پایین بودن جمعیت فعال در مقابل مناطق توسعه یافته و در حال توسعه است.



امروز رابطه معکوس میان جمعیت و توسعه مفهومی پذیرفته شده است زیرا که رشد فزاینده و نامتناسب جمعیت مؤثرترین عامل کاهش فرصتهای کاری و خدمات آموزشی، بهداشتی و تغذیه است که سرانجام این روند نزولی: پایین آمدن میزان توانمندی جمعیت برای سازندگی و بالندگی اقتصادی و خنثی شدن تلاشهایی است که در جهت توسعه کشور صرف می‌شود.

فهرست منابع:

1. Thirlwall A.P. 1994. Growth and Development, Fifth Edition, Mcmillan, P. 150.
۲. نرخ باروری (Fertility Rate): متوسط تعداد کودکانی که در طول مدتی که یک زن می‌تواند بچه‌دار شود، زنده به دنیا می‌آیند.
3. World Development Report 1991, Oxford University Press, P. 58.
4. Pitt, David C. 1976, The Social Dynamics of Development Pergamon Press, P. 108.
5. World Development Report 1991, Oxford University Press, P. 58-89.
6. Thirlwall A.P. 1994, Growth and Development, Fifth Edition, Mcmillan, P. 152-154.
7. Ibid, P. 161-162.
۸. گلایی، سیاوش، سازمان مدیریت و توسعه منابع انسانی (جامعه‌شناسی توسعه ایران)، انتشارات فردوس، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۱۷۶-۱۷۷.
۹. فرهنگ و توسعه: "تازه‌های علمی جهان"، ش ۲۳، ص دوم، ۱۳۷۲، ص ۵۷.
۱۰. معینی، سیدرضا، جامعه سالم، "ایران در سال ۲۰۰۰، جمعیت، امکان تغذیه، آموزش و اشتغال"، ص سوم، ش سیزدهم، ۱۳۷۲، ص ۱۰-۱۹.
۱۱. فرهنگ توسعه، "شاخصهای جمعیتی ایران و جهان"، ص اول، ش ۲، ص ۲۹.
۱۲. رزاقی، ابراهیم، الگوی برای توسعه اقتصادی ایران، چاپ دوم، نشر توسعه ۱۳۷۰، ص ۱۵۰-۱۵۹.